

Criticism of the Inherent Historicity of Understanding Centered on the Qur'an

Mohammad Arabsalehi^{*}
Moslem Mohammadi^{**}

Abstract

Introduction: Philosophical hermeneutics claims that understanding is born of historical conditions in various ways and is necessarily affected by it, and with its change, the conditions of understanding change and are formed according to new conditions. According to Gadamer, understanding is subject to various historical conditions, such as the interpreter's semantic horizon, his presuppositions, and the applicability of understanding. According to Heidegger, understanding is subject to fore-Having, fore-Sight, fore-conception, which are all aspects of human existence. Dignity determines how a person understands; These are the main form of subsequent understandings and they are also fluid and influenced by historical conditions. Understanding is always the result of the fusion of historical horizons and as a result, the production of new meaning, not the reproduction of the author's meaning; Therefore, it is not possible to reach the author's intention. The above-mentioned dignity and the factors involved in self-understanding cannot be considered and studied independently, because whatever is chosen to be understood, it is understood through the channel of these virtues.

Methodology: This article tries to deal with this issue with the

*Associate Professor at “The logic of understanding religion Department” in Research Institute for Islamic Culture and Thought (corresponding author).

E-mail: arabsalehi@iict.ac.ir

**MA Student at Imam Sadiq Institute, Qom.

E-mail: moslemmohammadi069@gmail.com

Received date: 2023.01.10

Accepted date: 2023.04.09

method of inferring the verses of the Quran and inferring from them and with a critical view.

Findings: The findings of the article are summarized below

-What is obtained from several verses of the Qur'an is not a criticism of historical foundations, because the Qur'an has no entrance to these new specialized topics; Rather, the denial of the result of these foundations means the denial of the inherent historicity of understanding, and when the result is denied, the original foundations are also questioned. Different categories of verses with implied implication can the negation of the inherent nature of all the dignity of understanding, which in Gadamer's view has caused the inherent historicity of understanding.

-The verses informing about the occurrence of education, which comes along with the mention of education, imply that the understanding has been realized in accordance with reality and is permanent, and it implies with implied implication that the understanding of fact has occurred without the interference of the historical assumptions of man and his historical horizon; While in philosophical hermeneutics, all understandings are necessarily historical.

-All different categories of verses that indicate the possibility of knowledge are incompatible with the inherent historicity of understanding.

-There are many verses in the Qur'an that indicate, contrary to the claim of philosophical hermeneutics, that man has the ability to look independently at himself, his mind, his thoughts and ideas.

Conclusion: Consideration in the verses indicates that the meaning of different categories of verses independently or by adding some rational considerations does not agree with the view of the inherent historicity of understanding; Rather, the opposite can be inference from the verses.

Keywords: Historicity, Understanding, Qur'an, philosophical Hermeneutics, Existential Aspect.



نقد تاریخ‌مندی ذاتی فهم با محوریت آیات قرآن

محمد عرب‌صالحی*

مسلم محمدی**

چکیده

هرموتیک فلسفی مدعی است فهم به جهات مختلف زاینده شرایط تاریخی و لزوماً متأثر از آن است و با تغییر آن، شرایط فهم هم متغیر و متناسب با شرایط جدید شکل می‌گیرد. به باور گادامر فهم تابع حیثیت‌های مختلف تاریخی است، مثل افق معنایی مفسر، پیش‌فرض‌های او و حیث اطلاعاتی فهم. به گفته هیدگر فهم تابع پیش‌داشت‌ها، پیش‌دیدها و پیش‌فهم‌هاست که همه حیث وجودی انسان‌اند. حیثیت‌ها مشخص می‌کنند انسان چگونه بفهمد؛ اینها قالب اصلی فهم‌های بعدی‌اند و خود نیز سیال و متأثر از شرایط و اوضاع و احوال تاریخی‌اند. فهم همواره حاصل امتزاج افق‌های تاریخی و در نتیجه مقتضی تولید معنای جدید است نه بازتولید معنای مراد مؤلف؛ از همین رو امکان رسیدن به مراد مؤلف وجود ندارد. حیثیت‌های فوق‌الذکر و عوامل دخالت‌کننده در فهم خود قابل ملاحظه و مطالعه استقلالی نیستند؛ چون هرچه برای فهمیدن انتخاب شود، از کانال همین حیثیت‌ها فهمیده می‌شود. در مقاله حاضر با روش استتطاق آیات قرآن و استنباط از آنها و با نگاه انتقادی سعی بر این است که به این موضوع پرداخته شود. تدبیر در آیات نشان‌دهنده آن است که دلالت دسته‌های مختلف آیات مستقلاً یا با افزودن برخی ملاحظات عقلی، با دیدگاه تاریخ‌مندی ذاتی فهم توافق ندارد؛ بلکه خلاف آن قابل اصطیاد از آیات است.

واژگان کلیدی: تاریخ‌مندی، فهم، قرآن، هرموتیک فلسفی، حیث وجودی.

* دانشیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (نویسنده مسئول).

arabsalehi@iict.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد مؤسسه امام صادق (ع) قم. moslemmohammadi069@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۱/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۰

مقدمه

فهم در لغت به معنای دانستن (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۵۷/ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۵۹)، شناخت با قلب (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۵۹)، سرعت انتقال از امری به امر دیگر (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۵۴۶) است. معنای معمول از فهم این است که فهم و فهمیدن یکی از رفتارهای ممکن انسان است و انسان فاعل فهم است و اوست که می‌تواند فهم خود را به نحو روش‌مند هدایت کند و به آن سو که می‌خواهد رهنمون شود؛ در حقیقت او فاعل فهم است. حال آنکه در تعریف جدیدی که از فهم ارائه شده است، فهم از مقومات هستی انسان و گونه بودن اوست (Gadamer, 1994, p. XXX). در هر صورت فهم یک معنای مصدری دارد به معنای فهمیدن و گاهی به معنای اسم مصدری و حاصل فهم به کار می‌رود که به معنای معرفت است. تمرکز این مقاله بر معنای مصدری و البته در نقد به آیات قرآن اعم از هر دو معنا مد نظر است.

تاریخ‌مندی به معنای عام خود یعنی «تأثر عالم - به اعتبار آنچه در آن است - از یک نگرش مادی زمانی-مکانی که این تأثر حتمی، نسبی و دائمی است و نحوه تأثیر و تأثر نیز در صیوروت و دگرگونی است» (الطعان، ۱۴۲۸ق، ص ۳۳۲). تاریخ‌مندی، زمان‌مندی و تاریخی‌بودن به طور مطلق از عناوین و صفاتی است که بر چسب آن به هرچه الصاق شود، کنایه از موقتی‌بودن و عرضی‌بودن آن شیء است از آن حیث که زائیده شرایط خاص بوده، فراخور همان شرایط، کارایی دارد و در زمان یا مکان یا شرایط دیگر یا اصلاً کارایی ندارد یا کارایی اصلی زمان خود را از دست داده و به ماهیت دیگری متفاوت با سابق تبدیل شده است؛ تاریخ‌مندی فهم بدین معناست که فهم انسان حاصل اوضاع و احوال و شرایط تاریخی است و با تغییر آنها فهم هم متغیر می‌شود. فهم یک واقعیت مستقل از شرایط تاریخی و یک امر ثابت نیست؛ به عبارت دیگر در

شکل‌گیری و در بقا، تابع شرایط تاریخی است و با تغییر آن شرایط، آن گونه فهمیدن هم از کار می‌افتد؛ حال یا بطلانش ظاهر می‌شود یا اینکه به اعتقاد افرادی چون گادامر انسان جدید دیگر آن گونه نمی‌اندیشد و آن گونه نمی‌فهمد؛ بلکه متفاوت می‌اندیشد صرف نظر از اینکه کدام صحیح است و کدام باطل و کدام فهم برتر است و کدام فروتر (See: Gadamer, 1994, p.297)؛ بنابراین بحث تکامل معرفت چه به نحو توسیعی باشد چه تعمیقی، خارج از دایره بحث ماست و کسی منکر آن نیست.

در این موضوع کتابی که سخن از تاریخ‌مندی فهم آورده باشد و به طور تفصیلی در پی ارائه دیدگاه قرآن در این موضوع باشد، یافت نشد و تنها کتاب **معرفت‌شناسی در قرآن** اثر علامه جوادی آملی و **معرفت‌شناسی در قرآن** از جناب محمدتقی فغانی و برخی از مقالات کتاب **قرآن و معرفت‌شناسی** اثر جمعی از نویسندگان و تدوین جناب علی‌رضا قائمی‌نیا اشاراتی قرآنی و غیر مستقیم به این بحث شده است. در دو مقاله «تاریخ‌مندی معرفت» و «دخالت اجتناب‌ناپذیر پیش‌فرض‌ها در فهم در محک عقل و آیات قرآن»، هر دو از نویسندگان مقاله حاضر به پاره‌ای از آیات در نفی تاریخ‌مندی فهم استناد شده است. شایان ذکر است تاریخ‌بودن فهم به لحاظ تاریخیت ذاتی انسان در مقاله دیگری از نویسنده به نقد کشیده شده و لذا در این مقاله بررسی نشده است (ر.ک: عرب‌صالحی، ۱۳۹۶، الف، ص ۵-۳۰).

الف) امکان تاریخ‌مندی فهم **امکان تاریخ‌مندی فهم** اینک برخی فهم‌های انسان می‌تواند متأثر از شرایط تاریخی شکل بگیرد و به همین جهت بعضاً خطا از کار درآیند و با تغییر آن شرایط، آن فهم هم تغییر کند، پذیرفتنی است. چهار گزاره در این بحث امکان طرح دارد که تنها یکی از آنها مورد قبول است و بقیه با مبانی معرفت‌شناختی و دینی ما سازگاری ندارد:

۱. همه فهم‌های همه انسان‌ها تاریخ‌مند است.
۲. همه فهم‌های برخی انسان‌ها تاریخ‌مند است.
۳. برخی فهم‌های همه انسان‌ها تاریخ‌مند است.
۴. برخی فهم‌های برخی انسان‌ها تاریخ‌مند است.

گزاره اول همان مدعای هرمنوتیک فلسفی است که این مقاله در صدد نقد آن است. گزاره دوم با مبنایگرایی و قول به وجود معرفت‌های بدیهی و ضروری مثل استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین سازگار نیست.

گزاره سوم اعتقاد مستدل شیعه به عصمت پیامبران و ائمه در همه فهم‌های خود ناسازگار است.

گزاره چهارم مورد قبول معرفت‌شناسی اسلامی است؛ حتی اگر مراد از بعض در هر دو طرف درصد بالایی باشد.

آیات فراوانی از قرآن که دلالت بر وجود فهم‌های نادرست در انسان می‌کند یا تذکار شیوه‌های نادرست آنها که باعث سوء فهم می‌شود، چون همه موارد آن بر تأثیر عوامل تاریخی تأکید کرده‌اند، همه از مصادیق گزاره چهارم به شمار می‌روند. به گفته برخی مفسران بر اساس آیات متعددی از قرآن کریم، حجاب‌ها و موانع متعددی وجود دارند که از حصول معرفت و علم یقینی انسان جلوگیری می‌کنند: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین: ۱۴) و «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ إِنْ فِي صدورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ: آنان که بدون برهان به مجادله در آیات خداوند می‌پردازند، در سینه‌هایشان جز کبر چیز دیگری نیست، آنها هرگز با این بزرگ‌بینی به جایی نمی‌رسند» (غافر: ۵۶).

جدل ناشی از کبر است و کبر چرکی است که صفحه شفاف دل را تیره و تار

می‌کند. آینه اگر غبارآلود شد، هرگز چیزی در آن نمی‌تابد و چیزی را نشان نمی‌دهد. حتی اگر آینه توان مشاهده خود را داشته باشد، پس از غبارآلود شدن، قدرت دیدن خویش را هم ندارد (جوادی آملی، ۱۳۷۴، س ۲۶۹). «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» (انعام: ۲۵/ بقره: ۷). «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹). قلب، چشم و گوش انسان نمی‌توانند حقیقت را درک کنند و به همین دلیل انسان حتی از مرتبه حیوانیت هم تنزل می‌کند (اعراف: ۱۷۹). قرآن می‌پذیرد که گناه (روم: ۱۰/ محمد: ۲۲-۲۳)، هواپرستی (جاثیه: ۲۳/ مائده: ۷۰-۷۱/ محمد: ۱۶)، غرور و سرمستی از قدرت (غافر: ۳۵/ فصلت: ۴۴)، جهالت و غفلت (روم: ۵۹/ یس: ۶-۱۰)، نفاق (بقره: ۹-۱۰/ انفال: ۴۹/ احزاب: ۱۲)، لجاجت (انعام: ۲۵/ فصلت: ۵)، سطحی‌نگری (اسرا: ۱۱/ محمد: ۲۴)، آرزوهای طولانی (حدید: ۱۴)، حب دنیا و اعراض از آیات الهی (اعراف: ۱۰۱/ کهف: ۵۷/ فصلت: ۴۴) و... از موانع معرفت به شمار می‌آید (پناهی آزاد، ۱۳۹۲، ص ۶۷۰-۶۷۱). طبعاً امور مذکور در آیات فوق همه از اوضاع و احوال تاریخی است که چه بسا بتواند بسیاری از فهم‌ها را در چنبره تاریخ منحرف سازد.

ب) هرمنوتیک فلسفی و تاریخ‌مندی ذاتی فهم

گادامر در تبیین ماهیت فهم سه مبنای اساسی دارد: یکم، دخالت اجتناب‌ناپذیر پیش‌فرض‌ها در فهم؛ دوم، حیث اطلاق فهم؛ سوم، حیث امتزاجی فهم از افق مفسر و افق معنایی متن. هر سه مبنا نتیجه‌اش تاریخ‌مندی ذاتی فهم است. برای تحقق فهم به طور طبیعی باید علل و عوامل دخیل در آن هم تحقق یابد. یکی از این عوامل پیش‌زمینه‌ها و پیش‌فرض‌های فهم است. مراد از پیش‌فرض‌ها همانی است که هیدگر از آن به پیش‌ساختار (Fore-Structure) فهم تعبیر کرده و آن را متشکل از سه عنصر پیش‌داشت

(Fore-Having)، پیش‌دید (Fore-Sight) و پیش‌فهم (Fore Conception) دانسته است (See: Heidegger, 1962, pp.193-194). توضیح هر یک از این اصطلاحات خارج از عهده این مقاله است؛ اما در یک جمله هر آنچه از ظرفیت و جهان‌بینی و افق فکری و داشته‌های علمی و تاریخ و فرهنگ و سنت که شخص در آن زیسته و با آن بزرگ شده و حیث وجودی او شده‌اند، در نظر هرمنوتیک فلسفی پیش‌فرض فهم محسوب می‌شود. از نظر گادامر فهم نحوه هستی و وجود انسانی است و هر انسانی به زمان وجودی خویش تعلق دارد و از این رو هر فهمی صورت‌پذیرد، امکان وجودی خاص اوست که در ظرف وجودی و زمان وجودی او فراهم شده است. پس دیگر معنا ندارد انتظار داشته باشیم مفسر از زمان وجودی خویش بریده شود و در افق زمانی دیگری سیر کند (Gadamer, 1994, p.297). «آن قدر که پیش‌داوری‌هایمان در ساختن هستی‌مان سهیم‌اند، داوری‌هایمان دخیل نیستند» (Ibid, p.261).

در قاموس هرمنوتیک فلسفی نه‌تنها کنارنهادن پیش‌فرض‌ها امری مطلوب نیست، بلکه در واقع غیرممکن است و اصلاً فهم و تفسیر بدون دخالت پیش‌داوری‌ها و پیش‌تصورات قابل دسترسی نیست:

تلاش برای رهایی از تصورات خودمان در امر تفسیر نه‌تنها ناممکن بلکه آشکارا بی‌معنا و نامعقول است. تفسیر کردن دقیقاً به معنای وارد کردن پیش‌تصورات خویش در بازی است؛ تا جایی که معنای متن واقعاً بتواند برای ما به سخن در آید (Ibid, p.396).

گادامر معتقد است بازتولید معنای گذشته اساساً ناممکن است؛ چون جدایی از پیش‌داوری‌ها و اکنون خویش، ناممکن است؛ فهم جنبه تولیدی دارد نه سوپه بازتولیدی (Ibid, pp.296-297).

حیثیت برساختگی فهم از پیش‌فرض‌های تاریخی تنها یکی از وجوه تاریخ‌مندی ذاتی فهم است. اینکه گادامر فهم را محصول پیش‌فرض‌های انسانی‌ای می‌داند که در نتیجه

امتزاج با شرایط کنونی او محقق می‌شود، اینکه حیثیت اطلاق (Application) را از عناصر ذاتی فهم می‌داند (See: Ibid, pp.307-308)، اینکه او فهم و آگاهی را ذاتاً تاریخ‌مند می‌داند و تجربهٔ هرمنوتیکی و فهم را دیالکتیکی و تابع منطق پرسش و پاسخ گرفته است (See: Ibid, pp.369-370) و تجربهٔ واقعی را به معنای گشوده‌بودن به روی تجربیات تازه و فهم‌های جدید می‌داند (See: Ibid, pp.362-363)، اینکه او هم‌افق انسان و هم‌افق متن را در سیلان دایم (Ibid, p.306) و فهم را محصول امتزاج این دو افق تاریخ‌مند می‌داند (See: Ibid, pp.304-305)، همه و همه از حیثیت‌های ذاتی فهم‌اند که می‌توانند سببی مستقل در تاریخ‌مندی ذاتی فهم انسان باشند. مطابق این بحث گادامر معتقد است رسیدن به مراد مؤلف و بازتولید معنای گذشته اساساً ناممکن است؛ چون جدایی از پیش‌داوری‌ها و اکنون خویش، ناممکن است (Ibid, pp.296-297). همچنین از نگاه او نفس پیش‌فرض‌ها، افق و چشم‌انداز انسان، رویکردها و جهان‌بینی او... از حیثیات وجودی اویند و نمی‌توان آنها را به صورت مستقل مطالعه کرد و به شناخت عینی از آن رسید. انسان نمی‌تواند خودش را مستقلاً به عنوان یک موضوع مطالعه کند؛ چون با همین امور خود را می‌بیند (Ibid, pp.301-302).

ج) نقد و بررسی تاریخ‌مندی فهم از منظر آیات قرآن

اینکه نوع فهم‌ها دارای پیش‌فرض و متأثر از آنهاست، سخن درستی است. اشکال در دخالت ضروری و اجتناب‌ناپذیر پیش‌فرض‌ها حتی پیش‌فرض‌های نادرست است. اینکه آیا فهم حیث اطلاق دارد یا خیر، اینکه آیا فهم حاصل امتزاج افق‌هاست یا نه همه در جای خود تفصیلاً نقد شده است (ر.ک: عرب‌صالحی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۵-۳۲۰). آنچه از آیات متعددی از قرآن به دست می‌آید، نقد این مبانی نیست؛ بلکه نفی نتیجه این مبانی یعنی نفی تاریخ‌مندی ذاتی فهم است و زمانی که نتیجه انکار شد، اصل مبانی هم زیر

سؤال می‌رود. دسته‌های مختلفی از آیات می‌تواند نافی ذاتیت همه حیثیت‌های فهم که در نگاه گادامر موجب تاریخت ذاتی فهم شده است، باشد.

۱. آیات تعلیم همراه با ذکر متعلق آن

در چندین آیه قرآن خداوند سخن از تعلیم و تعلم با ذکر متعلق تعلیم به میان آورده است. در برخی آیات همانند آیه ۳۱ سوره بقره، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، آیه ۲ سوره الرحمن، «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» و آیه ۵ سوره علق، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» نیز خداوند خود را معلم انسان دانسته است. محتوای برخی آیات دیگر از جمله آیه ۱۵۱ سوره بقره «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» و آیه ۱۶۴ سوره آل عمران «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» این است که پیامبران الهی معلم انسان‌ها هستند. از مجموع این گونه آیات به دست می‌آید که خداوند به پیامبران و انسان‌ها و نیز پیامبران به انسان‌ها اموری را تعلیم داده‌اند. تعلیم به معنای به‌ودیعت‌نهادن علم در نهان انسان است؛ به گونه‌ای که آثار آن به‌تدریج از او ظاهر شود و از قوه به فعلیت برسد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶). بنابراین ظاهر آیات به‌صراحت دلالت دارند که خداوند قرآن را به پیامبر تعلیم داده است و در نتیجه پیامبر نیز همان را یاد گرفته است؛ زیرا اگر پیامبر قرآن را یاد نگرفته باشد یا آن را جور دیگری و مشوب به پیش‌فرض‌های خود یاد گرفته باشد، تعلم قرآن صورت پذیرفته و معلوم می‌شود تعلیم هم نبوده است؛ چنان‌که اگر معلمی ادعا کند که من معنای سوره حمد را به شاگردم تعلیم دادم، ظهور عرفی آن است که شاگرد هم معنای سوره حمد را یاد گرفته است. همین گونه است استدلال به سایر آیات فوق.

به آیات تعلیم از دو جهت دیگر هم می‌توان بر مطلوب استدلال کرد: یکی به ضمیمه عقل عملی و دیگری به ضمیمه عقل نظری که به‌تفصیل در مقاله دیگری از

نویسنده آمده است (ر.ک: عرب صالحی، ۱۳۹۶، ب، ص ۶۵-۸۷). برخی محققان در وجه دلالت آیات تعلیم ضمن طرح دو مقدمه چنین گفته‌اند:

مقدمه اول: از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند یا به صورت خاص یا به صورت عام علمی را به انسان‌ها تعلیم داده است. تعلیم خاص آن است که علمی خاص به انسانی خاص افاضه شود. تعلیم خاص یا به صورت وحی است، آن گونه که در آیات ۴-۵ سورة نجم آمده است، «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» یا به صورت غیر وحی است؛ همان گونه که خداوند علم کتابت را در آیه ۲۸۲ سورة بقره، «وَلِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»، از موارد تعلیم الهی برشمرده است. در مقابل تعلیم خاص، تعلیم عام قرار دارد که خصوصیات تعلیم خاص را ندارد. تعلیم عام گاهی به صورت غیر مستقیم است که آیه ۷۸ سورة نحل، «وَلِلَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطْنِ أُمّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، بهترین نمونه برای این نوع تعلیم است؛ چراکه در این آیه علمی که از طریق حس یا فؤاد حاصل می‌شوند، به صورت مستقیم به خداوند منسوب نشده‌اند؛ اما از این جهت که این ابزارها را خداوند در اختیار انسان قرار داده است، علمی که از این طریق برای انسان به دست می‌آیند، منسوب به خداوندند. اما تعلیم عام به صورت مستقیم نیز می‌تواند باشد. در تعلیم عام مستقیم گاهی خداوند علمی را در اختیار انسان قرار می‌دهد که در جهت هدایت انسان هستند؛ آن گونه که در آیه ۱۵۱ سوره بقره آمده است: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». در این آیه به قرینه تعلیم کتاب و حکمت، گفته شده است که مراد از علمی که در آخر آیه آمده است، علمی است که از کتاب و حکمت به دست می‌آید. تعلیم عام مستقیم نیز می‌تواند به صورت مطلق و اعم از تعلیم

هدایتی باشد که در آیات ۳-۵ سوره علق آمده است: «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». بنابراین هر علمی که برای انسان حاصل شده است، از ناحیه خداوند است و انسان به دلیل فقر ذاتی، تمام علوم خود را از خداوند گرفته است. مقدمه دوم: علمی را که خداوند در اختیار انسان قرار داده است، قطعاً صادق و یقینی‌اند؛ زیرا بر اساس مقدمه اول، خداوند منشأ و علت علوم انسان است و اگر در علوم اعطایی خداوند به انسان، کذب راه داشته باشد، لازم می‌آید کذب ناشی از خداوند باشد. این در حالی است که کذب ناشی از عدم علم، عدم قدرت یا عدم حکمت است و هر سه مورد در حق خداوند محال‌اند.

نتیجه آنکه خداوند علوم مورد نیاز انسان را در اختیار او قرار داده است و این علوم همگی مطابق با واقع، صادق و یقینی‌اند (فعالی، ۱۳۹۶، ص ۲۱۳-۲۲۳).

در کلمات این محقق محترم اشکالاتی هست: اول اینکه در آیات تعلیم کتابت، کسب مهارت و توانایی مد نظر است نه فهم و معرفت مصطلح؛ بنابراین خارج از بحث است. دوم اینکه از مطلق آیات تعلیم نتیجه گرفته‌اند که معرفت حاصل از تعلیم و به کارگیری ابزار معرفت، یقینی و قطعی و مطابق با واقع‌اند؛ در حالی که این مسئله در آنجا که خبر از وقوع تعلیم در گذشته یا آینده است، درست است؛ ولی در آیاتی که دلالت دارد خداوند ابزار فهم را در اختیار انسان قرار داده است، چنین استظهاری درست نیست؛ زیرا چه بسا انسان در به کارگیری این ابزار به خطا رود؛ بنابراین برای صحت استدلال به این قسم از آیات می‌بایست به نحو موجه جزئیه گفت به کارگیری این ابزار هم فی‌الجمله می‌تواند انسان را به معرفت مطابق واقع و فراتاریخی برساند و همین مقدار در اثبات مطلوب و رد تاریخ‌مندی ذاتی فهم کفایت می‌کند.

۲. آیات دال بر وجود خطا در پاره‌ای از موارد

مقدمه اول: از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بخشی از معرفت انسان مطابق با واقع نیست و این آیات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

(۱) در برخی آیات واژه حق و باطل به کار رفته است. اگرچه حق، معانی و کاربردهای متعددی دارد، معنای اصلی حق عبارت است از اعتقاد ثابت و مطابق با واقعیت و باطل نیز در مقابل این معناست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵). به جز خداوند که حق محض است، تمام موجودات آمیزه‌ای از حق و باطل‌اند. این امتزاج هم در عالم تکوین وجود دارد و هم در عالم دانش و معرفت. همان گونه که در موجودات خارجی، حق با باطل درهم آمیخته شده‌اند، در عالم معرفت نیز حق با باطل مخلوط شده است و به همین دلیل انسان دچار مشکل می‌شود. البته در این گونه موارد، قرآن کریم چند راهکار برای تشخیص حق از باطل داده است که از آن میان می‌توان به تقوا، «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق: ۳) اشاره کرد.

(۲) واژه تشبیه که در دو آیه ۱۵۷ سوره نساء، «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» و آیه ۷۰ سوره بقره، «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا» به کار رفته است، نشان‌دهنده آن است که گاهی انسان در تطبیق معرفت خود بر مصداق واقعی دچار اشتباه می‌شود.

(۳) واژه «لبس» به معنای پوشاندن است و قرآن در آیه ۴۲ سوره بقره می‌فرماید: حق را با باطل نپوشانید که در این صورت باعث می‌شوید دیگران در تشخیص حق دچار اشتباه شوند: «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ».

مقدمه دوم: اگر خطاب‌بودن برخی معرفت‌ها پذیرفته شود، می‌توان پرسید که از کجا علم به خطاب‌بودن آنها پیدا شده است؟ قاعده این است که چون انسان مواردی از معرفت درست و معتبر را از قبل دارد، هر گاه معرفتی برای انسان حاصل شود که با علوم یقینی

سابق هماهنگ نباشد، حکم به خطا و اشتباه بودن آن می‌شود. اگر انسان در همه موارد خطا می‌کرد، هرگز نمی‌توانست حکم به خطا بودن در یک مورد خاص بکند؛ به تعبیری خطا بودن خطا در سایه صواب بودن صواب روشن می‌شود و خطای عام، همیشگی و سیستماتیک معنا ندارد. بنابراین هرگز نمی‌توان به خطا بودن شناختی حکم کرد، مگر آنکه قبل یا بعد از آن به صواب و یقینی بودن معرفتی فتوا داده باشیم و نتیجه آنکه در میان علوم و شناخت‌های انسان قطعاً معارف یقینی، قطعی و معتبر وجود دارند (فعال، ۱۳۹۶، ص ۲۰۶-۲۱۲). امکان تحصیل علم یقینی و مطابق با واقع و ماندگار با تاریخ‌مندی ذاتی فهم سازگار نیست.

۳. آیات دال بر حصول یقین برای انسان و تحریض بر آن

مقدمه اول: یکی از معانی و کاربردهای یقین در قرآن، یقین معرفتی، علمی، عقلی و استدلالی است. یقین علمی یا یقین معرفت‌شناختی به معنای علم بی‌زوال و ابطال‌ناپذیر است؛ به تعبیر دقیق‌تر یعنی اینکه بدانیم «الف»، «ب» است و نیز بدانیم که محال است «الف»، «ب» نباشد و نیز محال است که این دو علم زایل شوند. به بیان دیگر در تعریف یقین معرفت‌شناختی، صدق و مطابقت با واقع نهفته است؛ بنابراین علمی یقینی است که قطعاً کاشف از متن واقعیت بوده و منطبق بر واقع باشد.

مقدمه دوم: بر اساس آیات قرآن یقین علمی نه تنها امکان دارد، بلکه مطلوب و حتی در خارج تحقق دارد. در آیه ۴ سوره بقره، «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، یکی از اوصاف اهل تقوا، یقین به آخرت معرفی شده است؛ یعنی به یک امر واقعی یقین پیدا کرده‌اند. بر اساس آیه ۲۴ سوره سجده، «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»، علت و سر امامت برخی از بنی اسرائیل، صبر و یقین آنها به واقع بوده است. آیه ۲۰ سوره جاثیه، «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» نیز دلالت بر آن دارد

که یقین نه‌تنها امری مطلوب بلکه متحقق است؛ چراکه «هذا» در این آیه اشاره به شریعتی دارد که در آیه ۱۸ آمده است، «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَكْلِي شَرِيعَةً مِنَ الْأَمْرِ» و مراد از شریعت در این آیه، طریقه خاصی است که پیامبر از امر دین برای امت خود در پیش گرفت. «بصائر» جمع «بصیره» بوده و به معنای علمی است که مطابق با واقع است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۱۶۹). بنابراین شریعت و قرآن مشتمل بر یک سلسله وظایف علمی هستند که باعث افزایش بصیرت انسان‌هایی می‌شوند که اهل یقین به معارف و قوانین الهی هستند و آنها را به راه حق هدایت می‌کنند.

در آیه ۴ سوره جاثیه نیز آمده است: «وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ». بر اساس این آیه انسان و سایر موجوداتی که در روی زمین پراکنده‌اند، آیات حق تعالی هستند و تنها برای اهل یقین، آیه‌اند. آیه علامت است و علامت «ما يعلم به غیره» است؛ یعنی چیزی که فقط چیز دیگر با آن مکشوف و معلوم می‌شود. بنابراین خود علامت، اصالتی ندارد و تنها نقش آن این است که ورای خود را نشان می‌دهد. جهان آیه و نشانه خداوند و به تعبیر آیه ۱۱۵ سوره بقره «وجه الله» است: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثُمَّ وَجْهَ اللَّهِ». بر اساس آیات ۲۰-۲۱ سوره ذاریات، «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»، بخشی از آیات الهی بیرونی و ظاهری‌اند و برخی درونی و انفسی که بر اساس این آیات تنها اهل یقین‌اند که با نگاه کردن به این پدیده‌ها به عنوان آیه می‌توانند خالق مدبر حکیم را ببینند.

نتیجه: از دید قرآن کریم نه‌تنها یقین علمی و استدلالی مطلوب و ممکن است، بلکه تحقق نیز دارد. بر اساس این آیات علم یقینی صادق نه‌تنها ممکن است، بلکه مطلوب و قابل تحقق است و انسان می‌تواند به علم یقینی صادق و مطابق با واقع دست پیدا کند (فعالی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۳-۲۲۵) و این امر با تاریخ‌مندی ذاتی فهم قابل جمع نیست.

۴. آیات نفی شک و ترغیب به رفع آن

مقدمه اول: شک علمی یا شک معرفت‌شناختی یکی از کاربردهای شک در قرآن است. شک علمی به این معناست که دو طرف قضیه برای انسان مساوی باشند. شک به این معنا در مقابل یقین و علم - به معنای شناخت صادق یقینی - است و نوعی جهل قلمداد می‌شود؛ زیرا هر چیزی که از واقعیت گزارش صادقانه ارائه ندهد، علم نیست و آن چیزی که علم نیست، طبیعتاً جهل خواهد بود. البته جهل دارای انواعی است که شک یکی از آنهاست و مراد از شک در اینجا همین معناست.

مقدمه دوم: قرآن کریم با مفهوم شک علمی، برخورد سلبی دارد و آن را امری ناپسند و نامطلوب تلقی می‌کند که اجتناب از آن ضروری است؛ برای مثال در آیه ۱۴ سوره شوری، «وَمَا تَفْرُقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ»، شک در برابر علم و در آیه ۲۱ سوره سبأ، «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يَأْتِيهِمْ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ»، شک در برابر ایمان قرار داده شده است و همین امر دلیل بر ممنوعیت شک است؛ همچنین در، «قَالَتْ رَسُولُهُمْ أَلَيْسَ اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱۰: ابراهیم)، شکاکان مورد توبیخ الهی قرار گرفته‌اند و از آنها خواسته شده است که دست از شک خود بردارند.

علاوه بر آنکه شک در قرآن معمولاً با سه واژه همراه است: یکی «مریب» است؛ مثل آیه ۵۴ سوره سبأ، «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّزِيلٍ» که برای تأکید شک است. دیگری «عمون» است به معنای کوری؛ مانند آیه ۶۶ سوره نمل، «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ». واژه سوم «يلعبون» است که در آیه ۹ سوره دخان آمده است، «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ» و بازی شکاکان را افاده می‌کند. بی‌تردید همراهی این سه واژه با شک

تأکیدکننده زشتی و مذمومبودن شک است.

نیز با بررسی آیاتی که شک در آنها به کار رفته است، روشن می‌شود متعلق شک، گاهی قرآن، «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» (یونس: ۹۴)، گاهی دین، «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (یونس: ۱۰۴) و گاهی دعوت انبیا، «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بَمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» (ابراهیم: ۹) است. بدیهی است تمام مواردی که متعلق شک قرار گرفته‌اند، از امور اعتقادی و دینی‌ند که شک در آنها به هیچ وجه قابل قبول نیست و حصول علم قطعی در تمام آنها لازم و ضروری است.

همچنین گاهی ممکن است یک فرد بنا به دلایلی در حالت شک و تردید قرار گرفته باشد. چنین شخصی باید هرچه زودتر از این حالت خارج شود تا این وضعیت در وجود او نهادینه و تثبیت نشود. قرآن کریم برای خارج شدن از این حالت راهکارها و راه‌حلهایی را ارائه کرده است که از آن میان می‌توان به تبعیت از برهان، «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِكُمْ يَسْتَفْتُونَ الْكُهَنَاءَ عَلَى مَا يَدْعُونَ بِمِثْلِهِ فَقَالُوا أَتَدْعُونَهُمْ إِلَى أَنْ يَفْعَلُوا بِكُمْ مِثْلَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (نمل: ۶۴) و رجوع به خبره، «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (یونس: ۹۴) اشاره کرد. این آیات نشان‌دهنده آن هستند که نباید در وضعیت خطرناک شک و تردید باقی ماند و باید با استفاده از شیوه‌های معقول از آن خارج شد و به سمت یقین و قطع حرکت کرد.

تمام موارد ذکرشده حاکی از آن‌اند که از دیدگاه قرآن شک علمی، امری منفور و ضد ارزش است و انسان باید سعی کند در این وضعیت قرار نگیرد و در صورت دچار شدن به شک علمی باید تمام تلاش خود را برای رهایی از آن صرف کند. این امر

شاهدی گویاست بر این مدعا که اولاً دست کم در پاره‌ای موارد از جمله امور اعتقادی، دستیابی به یقین علمی مطابق واقع امری مطلوب است، ثانیاً امری ممکن است و انسان می‌تواند یقین را تحصیل کند. البته می‌توان گفت اگر در امور اعتقادی امکان برطرف کردن شک وجود دارد و می‌توان به یقین دست یافت، این امر در امور غیر اعتقادی هم ممکن خواهد بود. نتیجه آنکه برون‌رفت از شک و تردید و به دست آوردن یقین و علم قطعی برای انسان امکان دارد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴-۲۳۲/فعال، ۱۳۹۶، ص ۲۲۵-۲۲۷). قطعاً آن یقینی که خداوند بر آن تحریض و تحریک می‌کند و ماندن در شک و تردید را مذموم دانسته، یقین روان‌شناختی صرف بدون تطابق با واقع نیست؛ چرا که یقین روان‌شناختی با جهل مرکب هم قابل جمع است و هرگز جهل مرکب مطلوب خداوند نیست و بر آن تحریض نمی‌کند؛ چرا که جهل مرکب چه بسا بدتر از حالت شک باشد. خداوند بر تحصیل یقین معرفت‌شناختی تأکید دارد که به معنای یقین مطابق با واقع است. امکان تحصیل علم یقینی و مطابق با واقع و ماندگار با تاریخ‌مندی ذاتی فهم سازگار نیست.

۵. آیات دال بر معرفت‌زایی تقوا

مقدمه اول: بر اساس آیاتی از قرآن کریم میان «تقوا» از یک سو و «مخرج» «فرقان» و «علم» که هر سه ناظر به معرفت و علم‌اند، از سوی دیگر ارتباط وجود دارد. در آیه ۲ سوره طلاق، «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»، خداوند پاداش تقوای الهی را اعطای مَخْرَج (راه برون‌رفت) قرار داده است. بر اساس آیه ۲۹ سوره انفال، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»، میان تقوا و فرقان که در اینجا مراد از آن، فرقان علمی است، ارتباط وجود دارد. فرقان به معنای چیزی است که انسان با آن میان یک شیء و شیء دیگر فرق می‌نهد که مراد در اینجا فرق بین حق و باطل در مقام اعتقاد، رأی و

نظر است. بر اساس این آیه شخص متقی و مؤمن به واسطه تقوا به علم و بینشی دست پیدا می‌کند که می‌تواند به وسیله آن میان حق و باطل، هدایت و ضلالت و به طور کلی همه خیر و شر تفاوت ببیند و مسیر مستقیم خود را بیابد و این علم و بینش از نتایج و ثمرات تقواست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۵۶). همچنین در آیه ۲۸۲ سوره بقره، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، به وجود رابطه میان تقوا و تعلیم الهی تصریح شده است. مراد از تعلیم الهی در این آیه، تعلیم شرایع الهی و احکام دینی است؛ زیرا سیاق آیه علومی هستند که مربوط به احکام و حلال و حرام الهی‌اند.

مقدمه دوم: از این سه آیه این گونه می‌توان استظهار کرد که تقوا در تحصیل علمی که فارق بین حق و باطل است و انسان را به حق رهنمون می‌کند، دخالت دارد. نکته‌ای که مهم است، نحوه ارتباط تقوا با حصول معرفت و علم قطعی است. شاید بتوان گفت تقوا به طور عمده مربوط به عمل و رفتار انسان است. البته عمل بر دو نوع ظاهری و باطنی است و اگر انسان در رفتارهای پیدا و پنهان خود حدود الهی را رعایت کند، شایسته نام متقی می‌شود. انسان متقی از روحی پاک و طاهر برخوردار است و پاکی و طهارت روح باعث می‌شود فهم انسان لطیف‌تر، ظریف‌تر و عمیق‌تر شود. به لحاظ فلسفی نیز مراقبت و مواظبت در مقام عمل باعث افزایش تجرد روح و تعالی نفس انسان می‌شود و در این صورت علم که از سنخ وجود مجرد است، با عمق و وسعت بیشتری سراغ انسان می‌آید.

نتیجه‌ای که می‌توان از این سنخ آیات گرفت، آن است که در سایه تقوای الهی امکان رسیدن انسان به فهم درست و مطابق با واقع وجود دارد و این یکی از معجزات قرآن است که عمل را در حصول علم دخالت داده است (جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۸/فعال، ۱۳۹۶، ص ۲۲۹-۲۳۳). طبعاً امکان فهم مطابق واقع و ماندگار با تاریخ‌مندی ذاتی

فهم ناسازگار است.

۶. آیات دال بر وجود مانع و حجاب برای فهم و ترغیب به رفع آن

مقدمه اول: بر اساس آیات متعددی از قرآن کریم، حجاب‌ها و موانع متعددی وجود دارند که از حصول معرفت و علم یقینی انسان جلوگیری می‌کنند. درحقیقت صرف وجود مقتضی برای تحقق معرفت قطعی کفایت نمی‌کند و علاوه بر وجود ابزار کسب معرفت، لازم است موانع هم برطرف شوند. در آیه ۱۴ سوره مطفین آمده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». «ران» از ماده «رین» است و به معنای زنگاری است که مانع از درخشندگی می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۷۳). این آیه زنگار را نتیجه عمل و معصیت نمی‌داند، بلکه خود گناه را به عنوان زنگار و حجاب برمی‌شمارد. بر اساس این آیه، معاصی و اعمال زشتی که از انسان صادر می‌شوند، نقش بسزایی در حصول معرفت یقینی برای انسان دارند؛ همچنین بر اساس آیه ۲۵ سوره انعام «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» بر قلب برخی انسان‌ها پوشش‌هایی افکنده شده است و گوش‌های آنها مبتلا به سنگینی هستند. قلب چنین افرادی توان فهم حقیقت را ندارد و گوش آنها عاجز از شنیدن واقعیت است. در آیه ۷ سوره بقره، «حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» نیز آمده است که خداوند بر قلب برخی انسان‌ها مهر می‌زند و چنین قلبی نمی‌تواند حق را بپذیرد؛ همچنین بر گوش و چشم این افراد پرده افکنده شده است و چشم و گوش آنها نمی‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد. بر اساس آیه ۱۷۹ سوره اعراف، «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»، چشم و گوش انسان نمی‌تواند حقیقت را درک کنند و به همین دلیل انسان حتی از مرتبه حیوانیت هم تنزل می‌کند.

مقدمه دوم: در صورتی که زنگار و حجاب از قلب انسان زدوده و سنگینی گوش برطرف شود و پرده‌ها از چشم انسان کنار زده شوند، انسان می‌تواند حقیقت را درک کند و به معرفتی قطعی و یقینی دست یابد.

نتیجه: بنابراین انسان می‌تواند معرفت یقینی و مطابق با واقع را به دست آورد (فعالی،

۱۳۹۶، ص ۲۳۳-۲۳۶).

۵۷

ذهن

۷. آیات تشویق به علم‌آموزی و توبیخ بر جهل

در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارند که انسان را به علم‌آموزی تشویق می‌کنند و به صورت‌های گوناگون جهل را نکوهش می‌کنند. قرآن کریم در ۲۷ مورد از جمله آیه ۲۳۱ سوره بقره، «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، آیه ۱۷ سوره حدید «اعلموا أنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، آیه ۹۲ سوره مائده، «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِيَ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و آیات متعدد دیگری انسان را به صراحت تشویق به فراگیری دانش می‌کند. بر اساس آیات ۱۵۱ سوره بقره، «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، ۲۹ سوره ص، «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» و ۱۲ سوره طلاق، «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»، هدف و غرض از بعثت انبیا، نزول قرآن و آفرینش مخلوقات، تعلیم و تدبیر انسان‌هاست. از سوی دیگر در چندین آیه از قرآن کریم به صورت‌های گوناگون جهل سرزنش شده است. در آیه ۵۵ سوره نمل، «أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»، جهل به عنوان سرمنشأ فساد معرفی شده است و در آیه ۶۷ سوره انبیاء، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، تقلید کورکورانه را ناشی از جهل می‌داند؛ همچنین بر اساس آیه ۱۴ سوره

حشر، «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جَدْرِ بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» و آیه ۲۶ سوره فتح، «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، جهل، پدیدآورنده تفرقه و لجاجت است.

حال که قرآن کریم از سویی انسان را به تحصیل و فراگیری علم و دانش تشویق می‌کند و از سوی دیگر انسان را از جهل و غفلت بر حذر می‌دارد، این نتیجه حاصل می‌شود که انسان توانایی این را دارد که به معرفت و دانش قطعی مطابق واقع دست پیدا کند. علم تاریخی که بر اثر فاصله زمانی اشتباهش آشکار شود، مورد تشویق قرآن نیست به این دلیل که سر از جهل مرکب درآورده که امری مذموم است.

۸. آیات دال بر امکان مطالعه نفس و نگاه استقلالی انسان به خودش

این دسته آیات ناظر به رد ادعای دیگر گادامر است که قایل است پیش فرض‌ها و افق معنایی قابل نگاه استقلالی و مطالعه توسط خود انسان نیستند و انسان نمی‌تواند ذهن و مدرکات خود را مطالعه کند (See: Gadamer, 1994, pp.36, 301-302 / پالمر، ۱۳۷۷، صص ۱۹۵ و ۱۹۷). او از این طریق در پی اثبات عدم امکان جلوگیری از دخالت پیش فرض‌ها و افق معنایی انسان در فهم است. بر خلاف ادعای هرمنوتیک فلسفی از بسیاری آیات قرآن می‌توان استفاده کرد که انسان توانایی سنجش و ارزیابی مستقل خود و اعتقادات و دانش و پیش فرض‌های خود را دارد؛ او حتی می‌تواند خودش را محاسبه و سرزنش کند یا از خودش خوشحال باشد؛ در ذیل به برخی آیات اشاره می‌شود:

۱. «وَيَوْمَ يُعْزِزُ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (فرقان:

۲۷) یا «وَيَلْتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (فرقان: ۲۸). مطابق این آیه انسان

خودش را برای همراهی نکردن راه پیامبر به شدت ملامت کرده، بر گذشته خود

افسوس می‌خورد. سؤال این است که ملامت‌کننده کیست و ملامت‌شونده کیست و چگونه انسان به خودش نظر استقلالی داشته و نکوهشش می‌کند؟ گرچه آیات در مورد قیامت است، ماهیت انسان در دنیا و قیامت فرقی نمی‌کند؛ هر دو نگاه استقلالی به خود و به حیثیت وجودی خود است؛ اگر آنجا می‌تواند به خودش نگاه استقلالی کند و خودش را سرزنش کند، اینجا هم توانش را دارد؛ چنان‌که آشکارا وقوعش را می‌بینیم.

۲. «و لا تقف ما لیس لک به علم انّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولاً» (اسرا: ۳۶). مطابق این آیه از انسان درباره دل و قلبش سؤال می‌کنند؛ با اینکه مسئول و مسئول‌عنه یکی است. به گفته علامه طباطبایی روز قیامت از فؤاد سؤال می‌کنند که انسان از شما چگونه استفاده کرد و فؤاد همانی است که انسان به واسطه آن، مدرکات را درک می‌کند و از عجایب روز قیامت آن است که خداوند نفس انسان را متوقف و از او سؤال می‌کند و او هم علیه خودش شهادت می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۹۶). از طرفی وقتی خداوند از کسی درباره چیزی سؤال می‌کند، طبعاً باید او هم توان نظردادن درباره آن چیز را داشته باشد.

۳. «یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم لا یضركم من ضلّ إذا هتدیتم إلی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون» (مائده: ۱۰۵). در این آیه به مؤمنان امر شده که مشغول خودشان شوند و هر کس باید به آنچه برای نفس خودش مهم است، بپردازد و از خودش مواظبت کنند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۶۳). سؤال این است که مواظبت‌کننده و مواظبت‌شونده کیست‌اند.

۴. «و لا أقسمُ بالنّفسِ اللّوامة» (قیامت: ۲). نفس لوامه همانی است که انسان را به

خاطر معصیت کردن و سستی در اطاعت خداوند سرزنش می‌کند (همان، ج ۲۰، ص ۱۰۳). این آیه دلالت بر وجود حیثیتی از نفس انسان دارد که کارش سرزنش کردن انسان بر کارهای نادرست است. چگونه یک حیثیت وجودی انسان نگاه استقلالی به نفس انسان دارد و او را سرزنش می‌کند؟

۵. «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامت: ۱۴). در این آیه از آگاهی و بصیرت انسان نسبت به نفسش سخن به میان آمده است؛ یعنی نفس انسان متعلق آگاهی او قرار گرفته، انسان از خودش شناخت عینی دارد. به گفته علامه طباطبایی بصیرت در آیه به معنای حجت است؛ یعنی انسان در روز قیامت خودش حجت علیه خودش است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۰۶).

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلِيَّكَ حَسِيبًا» (اسرا: ۱۴). مطابق این آیه انسان به‌خوبی از محاسبه خود برمی‌آید؛ یعنی می‌تواند نگاه استقلالی به خودش و عملکردش داشته باشد و خودش از خودش حساب‌کشی کند. روایات محاسبه نفس در این زمینه بسیار گویاست (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۹۵-۱۰۰).

از مجموع آیات فوق می‌توان این‌گونه استنتاج کرد که نفس انسان حیثیت‌ها و جلوه‌های گوناگون دارد و به دلیل تجردش قدرت تفکیک این حیثیت‌ها از یکدیگر را دارد؛ او می‌تواند خودش را مطالعه کند؛ او می‌تواند اختیاراً برخی از پیش‌فرض‌های یقینی خود را در گوشه ذهن خود نگه دارد و فارغ از آنها مجدداً همان موضوعات را مطالعه و در آن نقاش کند؛ او توان بازرسی از اعتقادات و نظریات خود را دارد؛ مثلاً کسی که معتقد به اصالت وجود است، توان آن را دارد که دوباره همین مسئله را مطالعه کند و آن را جرح و تعدیل کند یا توسعه و تعمیق دهد و احیاناً آن را ابطال و از گردونه خارج کند. او می‌تواند حتی اصول بنیانی شناخت و فهم و جهان‌بینی خود را مورد مناقشه و

مطالعه قرار دهد و احیاناً در آنها تجدید نظر کند. او تمام حیثیت‌های وجودی خود را می‌تواند بشناسد و بفهمد و اینها همه به خاطر ویژگی تجرد روح آدمی است.

به گفته برخی مفسران ما اندیشمندان بسیاری را می‌یابیم که علی‌رغم پیش‌فرض‌ها و پیشینه‌های ذهنی فراوان به براهینی دست می‌یابند که موجب هدم و نابودی تمامی پیش‌فرض‌ها می‌گردد؛ بلکه زمینه دست‌یابی به معارف بعدی را بدون آنکه تأثیری از اصول قبلی بپذیرند، فراهم می‌آورند. این امر، نشانه توانایی انسان در فراگیری مطالبی است که نه تنها بی‌ارتباط با دانسته‌های قبلی بلکه نابودکننده آنها و راهنمای آگاهی‌های بعدی است... تحول مبنای فکری برخی فلاسفه از این قبیل است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۷۹-۲۸۰).

نتیجه

برایند مباحث مقاله به طور خلاصه نکات ذیل است:

- آنچه از آیات متعددی از قرآن به دست می‌آید، نقد مبانی تاریخ‌مندی نیست؛ چون قرآن ورودی به این مباحث تخصصی جدید ندارد؛ بلکه نفی نتیجه این مبانی یعنی نفی تاریخ‌مندی ذاتی فهم است و زمانی که نتیجه انکار شد، اصل مبانی هم زیر سؤال می‌رود. دسته‌های مختلفی از آیات می‌تواند به دلالت التزامی نافی ذاتیت همه حیثیت‌های فهم که در نگاه گادامر موجب تاریخیت ذاتی فهم شده است، باشد.

- آیات خبردهنده از وقوع تعلیم که به همراه ذکر متعلق تعلیم آمده، دلالت دارد فهم مطابق با واقع و ماندگار تحقق یافته و به دلالت التزامی می‌رساند که فهم واقع بدون دخالت پیش‌فرض‌های تاریخی انسان و افق تاریخی او واقع گردیده است؛ در حالی که در هرمنوتیک فلسفی همه فهم‌ها لزوماً تاریخ‌مندند.

- تمام دسته‌های مختلف آیاتی که دلالت بر امکان معرفت دارند، با تاریخ‌مندی

ذاتی فهم ناسازگارند.

-آیات فراوانی در قرآن هست که بر خلاف ادعای هرمنوتیک فلسفی دلالت دارد
که انسان توان نگاه استقلالی به خود، ذهن خود، افکار و اندیشه‌های خود را دارد.



منابع و مأخذ

۱. ابن فارس، احمد بن فارس؛ معجم مقاییس اللغة؛ قم: مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
۳. پناهی آزاد، حسن؛ «نسبی گرایي معرفتی از منظر قرآن»، در: علیرضا قائمی نیا (به کوشش)، مجموعه مقالات قرآن و معرفت‌شناسی؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.
۴. جوادی آملی، عبدالله؛ معرفت‌شناسی در قرآن؛ چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۴.
۵. —؛ شریعت در آینه معرفت؛ چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.
۶. حر عاملی، محمدحسن؛ وسائل الشیعه؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ چ ۱، بیروت: دار الشامیة ۱۴۱۲ق.
۸. زبیدی واسطی، سیدمرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ط ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۹. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۵، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۰. الطعان، احمد ادريس؛ العلمانیون و القرآن الکریم؛ دمشق: دار ابن حزم للنشر و التوزیع، ۱۴۲۸ق.
۱۱. عرب‌صالحی، محمد؛ فهم در دام تاریخی‌نگری؛ چ ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.

۱۲. —؛ «تحلیل و نقد مبنای انسان‌شناختی تاریخ‌مندی قرآن»، قیسات؛ ش ۸۶، ۱۳۹۶، الف، ص ۵-۳۰.
۱۳. —؛ «دخالت اجتناب‌ناپذیر پیش‌فرض‌ها در فهم در محک عقل و آیات قرآن»، ذهن؛ ش ۷۰، ۱۳۹۶، ب، ص ۶۵-۸۷.
۱۴. فعالی، محمدتقی؛ معرفت‌شناسی در قرآن؛ ج ۲، قم: حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶.
15. -Carl Page; **Philosophical Historicism and the Betrayal of First philosophy**; Pennsylvania State University Press, 1995.
16. -Crai, Edward; **Routledge Encyclopedia of Philosophy**; Routledge London and New York, 1998.
17. -Gadamer, Hans-Georg; **Truth and Method**; Second Revised Edition Translated by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshal, New York, 1994.
18. -Heidegger, Martin; **Being and Time**; Translated by John Macquarrie and Edward Robinson; Harpersan Francisco, 1962.
19. -Warnke, Georgia; **Gadamer, Hermeneutics, Tradition and Reason**; Polity press, 1987.